

حسد، از بیماری های قلب

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله)
ترجمه: علی صارمی

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمتهایی که شامل آن شده است. بعضی گفته اند حسد به همان رنجی می گویند که شخص، هنگام با خبر شدن از حال کسیکه وضع اش خوب شده است، می برد. همچنین گفته اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران. بهر حال حسد همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن خوبی حال محسود به حاسد دست می دهد.

حسد بر دو نوع است

۱. ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می آید و همواره با دیدن او دچار ناراحتی می گردد و اذیت می شود و این به صورت بیماری در قلبش می ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می گردد. هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همین قدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد و رنج برای همیشه از بین نمی رود بلکه او مانند بیماری است که دردش با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگان نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این، نهایت بدبختی و زیانکاری است.
۲. حاسد برتری محسود را بر خود، ناپسند می داند و دوست دارد بدون آنکه چیزی از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه نیز می گویند.

چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده آن را حسد نامیده است:

«لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله الحکمة فهو یقضی بها و یعلمها و رجل آتاه الله مالا و سلطه علی هلکته فی الحق».

(حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱. مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می کند و به مردم، علم می آموزد. ۲. کسی که خدا به او مال و ثروتی عنایت کرده است و او را بر آن مسلط گردانده تا آنرا در راه حق، مصرف نماید).

و روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما چنین است:

«لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل والنهار».

(حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱. مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب و روز، مشغول خواندن و عمل کردن به آن است. ۲. مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او هم شب و روز، مشغول بخشیدن آن در راه حق است).

پس این نوع حسد که در آن، زوال نعمتی را از دیگری آرزو نکند، بلکه آن را برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری رحمه الله از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه اللیل والنهار فسمعه رجل فقال: یالیتنی أوتیت مثل ما أوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا و رجل آتاه الله مالا فهو یهلکة فی الحق فقال رجل: یالیتنی أوتیت مثل ما أوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا».

(حسودی در غیر این دو چیز، درست نیست: یکی درباره مردی که خداوند به او قرآن داده است و او شب و روز، مشغول تلاوت آن می باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می شنود و می گوید: خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد، عطا کرده ای به من نیز عطا می کردی تا من هم مانند او تلاوت می کردم. و مردی که خدا به او مال و ثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می کند، شخص دیگری می گوید: خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطا می کردی تا من هم مثل او عمل می کردم).

پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) حسد را فقط در این دو مورد، جایز می دانست. و این نوع حسد را علما، غبطه، نامیده اند. که عبارت است از جلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سوال شود که چرا به غبطه، حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: نقطه آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد و رنج نموده است. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی دید هیچگاه احساس نیاز به آن نمی کرد. پس زمانی که سرچشمه این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی توان در نظر گرفت. اما اگر کسی [بدون دیدن آن نعمت در شخصی دیگر] دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه در بر رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی نامند بلکه احساس نیاز نسبت به نعمتی است که آن را از خدایش در خواست می نماید. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد، امتحان و آزمایش می شوند. خداوند نیز می خواهد که انسان، نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه و زشت نخست را. قابل یادآوری است که این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر و نیکی) نیز گفته اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر و نیکی، رقابت می کنند و هر دو، قصد پیروزی دارند، و می خواهند که مقرب درگاه الهی شوند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش و تقدیر نیز می باشد. چنانچه خداوند می فرماید:

{إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳)} تعرف فی

وَجَوْهَهُمْ نَضْرَةُ النَّعِيمِ (۲۴) يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خَتَامُهُ مِسْكٌ

و فِي ذَلِكَ فَلِيتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ { [مطففین: ۲۲-۲۶]

(بی گمان، نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد، بر تختهای مجلل تکیه می زنند و - به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا می نگرند - خوشی و خرمی و نشاط نعمت را در چهره هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سر بسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب

و سایر نعمتهای دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و از یکدیگر پیشی بگیرند).

در این آیه، خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمتهای ابدی بهشت با هم مسابقه دهند نه برای بدست آوردن دنیای فانی. و این مفهوم، موافق حدیث پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) می باشد که در آن از حسادت ورزیدن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی عطا نموده و آن شخص نیز به آن علم خود، عمل می کند و آن را به دیگران یاد می دهد. دوم کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می کند نه به دیگران یاد می دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی کند، ارزش حسودی ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او، خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین به کسی که ولایت و سرپرستی واگذار می شود و او نیز به عدل و علم در انجام آن می کوشد و امانت را به اهلش می رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می نماید، از درجه بالایی برخوردار است. و مثال او مانند مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند، حسادت نمی کند. به همین خاطر است که پیامبر اکرم بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسادت، نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می کند و یا علمش را به مردم یاد می دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی شوند. و اگر آنها نیز در راه اشاعه مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیز افزایش می یابد. همچنین پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج کننده را در احادیث حسادت، ذکر نکرد. زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، بقدر انفاق و علم آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می افتد نه بخاطر وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره. بنابراین پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد. چون این دو شخص همیشه در میان مردم، دارای قدر و منزلت زیادی می باشند. و همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می شوند. عالم به

مردم، غذای روح و روان می دهد و صاحب مال، مردم را غذای جسم می دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارند چنانکه خداوند می فرماید:

{ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ينفق منه سرا و جهرا هل يستوون الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون (۷۵) و ضرب الله مثلا رجلين أحدهما أبكم لا يقدر على شيء و هو كل على مولاه أينما يوجه لا يأت بخير هل يستوى هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم} [نحل: ۷۵-۷۶]

خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست و - در مقابل آن، انسان با ایمانی - را مثال می زند که به او روزی حلال و پاکیزه ای عنایت شده است و او پنهانی و آشکارا از آن، انفاق می نماید. آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزااست - که ما را بنده خود کرد نه بندهی بندگان خود - و بلکه بیشتر آنان - فرق حق و باطل را - نمی دانند. و خداوند دو مرد را مثال می زند که یکی از آنان لال مادرزاد است و توانایی انجام هیچ کاری را ندارد و سربار صاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستند نفعی نخواهد داشت. آیا این چنین شخصی برابر است با کسی که - کار کن، نان آور و سراسر خیر و برکت است و مرتبا دیگران را - به عدل و داد می خواند و در جاده صاف و درست، قرار دارد).

مثال اول: خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته اند مقایسه می کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده کسی دیگر باشد و قادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال و ثروت عطا کرده و او نیز از این مال و ثروت در راه خدا انفاق می کند، برابر است؟ پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان است چطور شبیه مخلوق عاجز و ناتوان می باشد که قدرت انجام هیچ کار مفیدی را ندارد؟ چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرار داد؟ اصلا چنین چیزی محال و غیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده اند، مقایسه می کند، شریکان و بتانی که نمی توانند حرف بزنند و فکر کنند. آیا کسی که لال است و نمی تواند بیندیشد و قادر به انجام هیچ کاری نیست و وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مانند کسی است که عالم است و عدالت می کند و به راه راست و عدل دعوت می نماید و خودش نیز به راه راست استوار است؟ پس چه رسد که چنین بنده ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر و نهی و برپا دارنده راه راست است، شریک بکنند. خداوند می فرماید:

{شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائما بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم}

[آل عمران: ۱۸]

(خداوند - با نشان دادن جهان هستی بگونه ای یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً - گواهی می دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او - در کارهای آفریدگان خود - دادگری می کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند که جز او معبودی نیست. و او توانا و با حکمت است).

{إن ربي على صراط مستقيم}

[هود: ۵۶]

(بیگمان، خدای من بر راه راست، قرار دارد).

خیر هرگز، خدا با بتان و شریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده عباس را بزرگ و محترم می شمردند. زیرا در آن خانواده عبدالله بن عباس رضی الله عنهما وجود داشت که به مردم، قرآن و حدیث یاد می داد و برادر دیگرش به مردم غذا می داد. مردم نیز آنها را گرامی می داشتند.

همچنین وقتی که معاویه مردم را می دید که احکام و مناسک حج خویش را از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما؛ می پرسند و او به آنها پاسخ می دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است

که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت است که عمر با ابوبکر (رضی الله عنهما) در بدست آوردن خیر و نیکی، مسابقه می داد. چنانکه در روایتی که از عمر رضی الله عنه نقل شده است، می گوید:

«أمرنا رسول الله أن نتصدق. فوافق ذلك ما لا عندي. فقلت: اليوم أسبق أبا بكر إن سبقته يوم. قال: فجئت بنصف مالي. قال: فقال لي رسول الله: ما أبقيت لأهلك؟ قلت: مثله. وأتى أوبكر رضي الله عنه بكل ما عنده. فقال له رسول الله: ما أبقيت لأهلك؟ قال: أبقيت لهم الله ورسوله. فقلت: لا أسابقك إلى شيء أبدا».

ترجمه: (پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم. با خود گفتم: اگر بنا باشد روزی از ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم، امروز سبقت می گیرم. لذا نصف مالی را که داشتم، نزد آن حضرت بردم. پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته ام. در آن لحظه ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را آورد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفت: خدا و رسولش را برای آنها باقی گذاشته ام. گفتم ای ابوبکر! من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست).

آنچه را که عمر رضی الله عنه انجام داد، نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه صحیح بود. ولی ابوبکر رضی الله عنه همیشه نسبت به عمر رضی الله عنه برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر، حسد نمی ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی علیه السلام؛ نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران (صلی الله علیه وسلم)، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است:

«بکی لما تجاوزه النبی فقيل له: ما يبكيك؟ فقال: ابكي لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثر ممن یدخلها من امتی».

(زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) از کنار موسی علیه السلام گذشت، موسی علیه السلام به گریه افتاد. گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می شوند، بیشتراند). (بخاری و مسلم).

در میان صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن، دوری می کردند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابو عبیده رضی الله عنه شایستگی امانتدار بودن امت را از طرف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) بدست آورد و چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانتداری می کند، مقدم تر است.

در حدیثی که امام احمد بن حنبل روایت کرده است، انس بن مالک رضی الله عنه می گوید:

«کنا یوما جلوسا عند رسول الله فقال: یطلع علیکم الآن من هذا الفلج رجل من أهل الجنة. قال فطلع رجل من الأنصار ینظف لحيته من وضوء، قد علق نعلیه فی یده الشمال فسلم. فلما کان الغد قال النبی مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله، فلما کان الیوم الثالث قال النبی مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله».

(روزی نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) نشستیم بودیم. آن حضرت فرمود: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضویی که گرفته بود خشک می کرد و کفش هایش را به دست چپ، گرفته بود. او جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز دوباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با همان حالت روز قبل، آمد. روز سوم نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) سخن روز گذشته اش را تکرار کرد و باز همان مرد با همان حالت قبلی آمد). هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما دنبال آن مرد براه افتاد و بعدا چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رفتم و گفتم: من با پدرم دچار اختلاف شده و سوگند خورده ام که تا سه روز، نزدش نروم. اگر اجازه بدهید می خواهم به خانه شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه روز در خانه اش بودم. در این مدت، عمل به خصوصی از آن مرد، ندیدم فقط او شبها زمانی که لباس در می آورد و می خوابید، ذکر خدا را می کرد و تکبیر می گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می خوابید. عبدالله می گوید: از آن مرد، جز شکر و سپاس خدا، چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه ام برگردم به او گفتم: ای بنده ی خدا! من با پدرم هیچ گونه مشکلی ندارم.

بلکه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که سه بار فرمود: «اکنون، مردی از اهل بهشت از فلان راه می آید». و هر سه بار تو از آن راه آمدی. خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم چه عملی انجام می دهی که بهشتی شده ای تا من نیز آنگونه عمل کنم. ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی. پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی دهم که باعث بهشتی شدنم شده باشد. تنها می دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی ورزم. عبد الله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظور عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش و تمجید قرار می دهد و در مورد آنان می فرماید:

{ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولو
كان بهم خصاصة}

[حشر: ۹]

(و در درون خود، احساس و رغبت نیازی نمی کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود، ترجیح می دهند هر چند که خود سخت، نیازمند باشند).

مفسران می گویند: انصار در دلهایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه ای نسبت به آنچه که از مال فیه (مالی که بدون جنگ در جهاد با کافران بدست می آید) به مهاجران داده می شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران، تقسیم می کردند. با وجود این، در میان اوس و خزرج که از قبایل مدینه بودند، غبطه وجود داشت و به یکدیگر غبطه می خوردند. چنانچه در دینداری، با همدیگر رقابت می کردند و اگر یکی از آنها می دید که طرف مقابل، کاری را انجام داده که باعث فضل و برتری او نزد خدا و پیامبر خدا شده است، او نیز فوراً به انجام آن کار، مبادرت می ورزید تا از این فضل و برتری، بی بهره نماند. البته این مسئله، مسابقه ای برای رسیدن و تقرب به خداوند تبارک و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلبی و خوشا به حال صاحبان چنین قلبی زیرا خداوند می فرماید:

{و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون} [مطففین: ۲۶]

(مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند).

اما آن حسدی را که مذموم و ناپسند است، خداوند حرام قرار داده است چنانچه در مورد حسادت یهود می فرماید:

{وَدَ کثیر من أهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من

عند أنفسهم من بعد ما تبین لهم الحق} [بقره: ۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در درونشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان - به سوی کفر و به حال سابق که داشتید - باز گردانند با اینکه حقایق بر ایشان، روشن شده است).

یهودیان، مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه‌ای که داشتند آرزو می‌کردند. زیرا آنها از این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود، خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می‌کردند. خداوند در این باره، می‌فرماید:

{أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم

الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما (۵۴) فمنهم من آمن به ومنهم

من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا} [نساء: ۵۴، ۵۵]

(آیا آنان به چیزی، حسد می‌ورزند که خداوند از روی فضل و رحمت خود - با برانگیختن محمد - به مردم - عرب - داده است؛ ما که به آل ابراهیم - ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است - کتاب آسمانی و پیامبری و پادشاهی بزرگی دادیم. ولی جمعی از آنان که - ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند - به کتاب آسمانی، ایمان آوردند و جمعی دیگر، از آن، روی گردانی می‌کنند - و دیگران را هم - بازی دادند. و آتش فروزان جهنم برای چنین افرادی، کافی است).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

{قل أعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق إذا وقب ومن شر

النفاثات فی العقد ومن شر حاسد إذا حسد} [فلق: ۱-۵]

(بگو به خداوندگار سپیده دم پناه می برم، از شر هر آنچه که خداوند، آفریده است و از شر شب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد - و جهان را در زیر تاریکی خود می‌گیرد - و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند، و از شر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد).

مفسران می‌گویند: این سوره بخاطر حسادت یهودیان و سحری که لبید بن اعصم یهودی در حق پیامبر اعظم (صلی الله علیه وسلم) انجام داد، نازل شد. پس اگر شخص حسود بر اساس حسادت خود، عمل کند، ستمگر و متجاوز به حساب می‌آید. در نتیجه، مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینرو باید از حسادت، دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که مورد حسادت، قرار گرفته، مظلوم است و باید در برابر اذیت و آزار حسود صبر کند و از شر او به خدا پناه ببرد تا ایمانش سالم بماند. خداوند متعال می‌فرماید:

{ود كثير من أهل الكتاب لو يردونكم من بعد إيمانكم كفارا حسدا من

عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتى يأتى الله

بأمره} [بقره: ۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که در وجودشان، ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان، باز گردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملاً برایشان روشن گشته است. پس شما گذشت و چشم پوشی کنید تا اینکه خداوند فرمان دهد که در برابرشان چه کار کنید).

خداوند یوسف را بوسیله حسادت برادرانش به او مورد آزمایش قرار داد چنانکه برادرانش گفتند:

{ليوسف وأخوه أحب إلى أبينا منا ونحن عصبة إن أبانا لفي ضلال

مبين} [يوسف: ۸]

(یوسف و برادرش - بنیامین که از یک مادر بودند - نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم - و از آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم - مسلماً پدرمان در گمراهی و اشتباه روشنی بسر می‌برد).

آنها نسبت به جایگاه و منزلتی که یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسادت ورزیدند بنابراین، یعقوب علیه‌السلام به یوسف گفت:

{ لا تقصص رؤياك على إخوتك فيكيدوا لك كيدا إن الشيطان للإنسان
عدو مبين }

[یوسف:۵]

(خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن - چرا که مایه حسد آنان می‌شود و شیطان ایشان را بر آن می‌دارد - که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه‌سازی کنند. بیگمان شیطان، دشمن آشکار انسان است).

لذا آنان با صحبت کردن در مورد قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می‌رفتند و باعث شدند که یوسف برده کفار شود در حق یوسف، ستم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. و در آنجا یوسف به وسیله زنی که او را به فساد دعوت می‌کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات، به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت برگزید. ملاحظه می‌کنیم که یوسف در این جریان هم به سبب محبت آن زن، مظلوم و مورد ستم واقع شد. برادران کینه‌توزش هم به سبب کینه‌ای که نسبت به یوسف در دل داشتند او را در چاه انداختند. سپس به عنوان برده‌ای اسیر و بی‌اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی در آوردند و سرانجام او را به زندان انداختند. و این، آزمایش سخت‌ترین بود. یوسف بزرگترین سخت‌ترین مصائب و رنجه‌ها را متحمل شد، و با اختیار کامل، راه صبر را برگزید و با تقوایی که داشت همه چیز را تحمل کرد. به خلاف صبر در مقابل ستم‌هایی که به او روا داشتند. زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. باید دانست که صبر از انجام معصیت از صبر بر معصیت، افضل است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

{إنه من يتق ويصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين }

[یوسف:۹۰]
(بیگمان هر کس از خدا بترسد و - در برابر گرفتاریها و مصیبتها - شکیبایی و استقامت ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند).

انسان مومن باید اینگونه بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می اندازند یا از سرزمینش بیرون می کنند، باید بر ایمانش، استوار بماند و راه دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر و تحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بر دست کشیدن از دینشان، ترجیح دادند و پیوسته مورد اذیت واقع می شدند.

پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وسلم) نیز به شیوه های مختلف، مورد اذیت و آزار، قرار گرفت ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت. حتی آن حضرت بیش از یوسف علیه السلام مورد اذیت و آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد تا یا زنا کند و یا به زندان برود ولی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) و اصحابش رضوان الله علیهم اجمعین خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته شدن، راحت تر است. البته باید دانست که مشرکان، پیامبر خدا و طایفه بنی هاشم را برای مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی، محاصره و تحریم اقتصادی کردند و پس از مرگ ابوطالب، دایره فشارشان بر پیامبر خدا تنگ تر گردید. و هنگامی که از بیعت انصار با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) در عقبه اول و دوم با خبر شدند در صدد بر آمدند تا از هجرت مسلمانان به مدینه جلوگیری کنند. و حتی تصمیم گرفتند تا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به قتل برسانند. اینجا بود که هر کس، می خواست هجرت نماید، به طور پنهانی، هجرت می کرد. فقط عمر بن خطاب رضی الله عنه و افرادی مانند او با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه مشرکان، هجرت کردند. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند در مکه ماندند و به زندان، انداخته شدند.

بلی، مصائب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش بود. یعنی آنان به اختیار خود، اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، یک بلای آسمانی بود که یوسف هیچ چاره ای جز آن نداشت. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

{وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰی بَرَّهَانَ رَبِّهٖ} [یوسف: ۲۴]

(زن - زلیخا - قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهان خداوند را نمی دید).

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید، دست نگه داشت. پس بدین صورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، تا حد زیادی، اجباری بود. و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. همچنین محبوب شدن نزد پدر، به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن این همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه در راه کفر، بیانگر اوج ایمان و قله عبودیت است. وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا به خاطر از دست دادن مالش صبر کند، پاداش می دهد. پس پاداش کسی که در راه ایمان و عقیده اش، رنجها را با اختیار خود با جان و مال، بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می فرماید:

{ذَلِكْ بَأْنَهُمْ لَا يَصِيْبُهُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيْظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيْلًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ}

[توبه: ۱۲۰]

(چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی رسد و گامی به جلو بر نمی دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبردی نمی زنند - و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی گیرند - مگر اینکه به واسطه این اعمال، کار نیکویی برای آنان نوشته می شود و بیگمان، خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

حسادت، یکی از بیماری های مهم قلبی است. مرضی عام و فراگیر که فقط تعداد اندکی از مردم به آن مبتلا شده اند. معروف است که می گویند: هیچ کس از حسادت، بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند، آن را آشکار می کند و شخص کریم و محترم آن را پنهان می دارد. به حسن بصری رحمه الله گفتند: آیا مؤمن، حسد می ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف علیه السلام و برادرانش را از یاد برده اید؟ حسد در دل انسان رخنه می کند و تا زمانی که به مرحله عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری، حسد ورزد، باید با به کار بردن صبر و تقوی، اثر آن را از دل بزدايد و آن را برای خود، زشت پندارد.

در جامعه اسلامی بر مسلمانان است که ریشه های حسد و بغض را بخشکانند، و با کسی که حسد می ورزد همکاری ننمایند. بلکه جانب کسی را بگیرند که به او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را رعایت نکرده ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک از آنها می خواهند هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نمایند. همچنین میان کسانی که کار مشترک دارند. بخاطر پست و منصب و مال و دولت، حسادت روی می دهد. زیرا هر کدام از آنها خواهان سهم بیشتری می شود تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می گیرند، حسادت می شود. مانند حسادت برادران یوسف علیه السلام نسبت به وی و حسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل. چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل به خاطر ایمان و تقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می ورزید. و همچنین حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد که عبارتند از: آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم علیه السلام و کبر شیطان و حسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا، سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که:

«ثلاث لا ينجو منهن أحد: الحسد، الظن والطيرة وسأحدثكم بما يخرج من ذلك، إذا حسدت فلا تبغض و إذا ظننت فلا تحقق و إذا تطيرت فامض».

(هیچ کس از سه چیز، نجات پیدا نمی کند - و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد - که عبارتند از: حسد، گمان بد، فال بد گرفتن. و اکنون به شما راه های مبارزه با آنها را می گویم: اگر حسد ورزیدی، دشمنی مکن. اگر به چیزی گمان بد کردی، آنرا عملی مکن. اگر در مورد کاری، فال بد گرفتی، آن را به انجام برسان.) ابن ابی الدنيا این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است.

در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابوداود) از پیامبر روایت شده است که فرمود:

«دب إلیکم داء الأُمم قبلکم الحسد والبغض وهی الحالقة لا أقول تحلق الشعر ولكن تحلق

الدین» (بیماریهای امتهای پیشین در میان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و اینها،

تراشنده و از بین برنده اند. نمی گویم که موها را می تراشند بلکه اینها دین انسان را می تراشند و از بین می برند).

پیامبر اکرم حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است:

«وَأَيُّ دَاءٍ أَكْبَرَ مِنَ الْبَخْلِ». (و چه بیماری ای از بخل، بزرگتر است؟)

پس باید اینها را درد و بیماری دانست.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم می فرماید: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ مَنَكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَهْوَاءِ وَالْأَدْوَاءِ». (پروردگارا! از اخلاق و هواها و بیماریهای زشت به تو پناه می برم). خداوند در مورد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می فرماید:

{و إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ} [قلم: ۴]

(ای پیامبر! تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی).

ابن عباس رضی الله عنهما و ابن عیینه و احمد بن حنبل می فرمایند که: {خلق عظیم} به معنای دین عظیم و بزرگ است. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که: {خلق عظیم} به معنای دین اسلام است. عایشه رضی الله عنها می فرماید: اخلاق پیامبر خدا قرآن بود. حسن بصری رحمه الله می گوید: اخلاق و آداب قرآنی، همان خلق عظیم است.

هوس، یک چیز عارضی است اما بیماری، چیزی است که قلب را بدرد می آورد و باعث فساد آن می شود. در حدیث قبلی، حسد در کنار بخل ذکر شده بود. زیرا شخص حسود دوست ندارد که فضل خداوند بجز خودش، شامل کسی دیگر هم بشود. و به تدریج، حسودیش به بغض و کینه تبدیل می شود. او دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی افتد. بخاطر همین است که خود حسود دست به کار می شود تا به او (محسود) ضرر و زبانی برساند. چنانچه قرآن در مورد امت های گذشته، می فرماید:

{مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ} [جاثیه: ۱۷]

(بعد از آنکه علم و آگاهی - از حقیقت دین و احکام آن - پیدا کردند در این هنگام به سبب برتری جویی و عداوت و حسادت، با یکدیگر، اختلاف کردند).

اختلافشان به علت عدم علم و جهلشان نبود بلکه آنها حق را می شناختند، ولی بعضی از آنها به سبب حسادت، به دیگران تجاوز و بغاوت کردند.

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید که نبی اکرم فرمود: «لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وكونوا عباد الله اخوانا. ولا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث ليال، يلتقيان فيصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدأ بالسلام». (نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و به یکدیگر پشت نکنید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و به با یکدیگر برادروار زندگی کنید. برای انسان مسلمان، جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه کند. طوری که با هم روبرو بشوند، هر کدام چهره اش را برگرداند. و بهترین آن دو نفر، کسی که ابتدا سلام کند).

در حدیثی دیگر انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر اکرم فرمود: «و الذی نفسی بیده لا يؤمن احدكم حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه».

(سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که هیچ یک از شما مومن به شمار نمی رود تا زمانی که آنچه را که برای خود دوست دارد دوست داشته باشد).

خداوند نیز می فرماید:

{و إن منكم لمن ليبطئن فإن أصابتكم مصيبةٌ قال قد أنعم الله عليّ إذ لم أكن معهم شهيدا و لئن أصابكم فضلٌ من الله ليقولنّ كأن لم تكن بينكم و بينه مودةٌ ياليتني كنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً} [نساء: ۷۲، ۷۳]

(در میان شما گروهی هستند که - منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند و - سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و - در جنگ - شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد - و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد - درست مثل اینکه هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما

هم با آنها می بودیم و - از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت - بسی بهره می بردیم).

این درنگ کنندگان و پشت کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادر مسلمانان نمی پسندیدند، بلکه اگر مومنان به مصیبتی گرفتار می آمدند آنها خوشحال می شدند و اگر نعمتی به مومنان دست می داد، ناراحت می شدند و دوست داشتند که آن نعمت به آنها هم می رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می کردند و غرق دنیا پرستی و شیفته ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آنها ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر خدا و روز قیامت، ایمان می داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهایی که به آنها می رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان داران می رسد ناراحت می شدند. هر کس را که خوشحال نکند آنچه که مومنان را خوشحال می نماید و ناراحت نکند آنچه که مومنان را ناراحت می کند، از جمله مومنان، محسوب نمی شود.

عمر شعبی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نعمان بن بشیر رضی الله عنه در حال ایراد خطبه، می گفت:

«سمعت رسول الله يقول: مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد إذا اشتکی منه شیء تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر».

(شنیدم که پیامبر خدا می فرمود: مومنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضای جسم، همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو فرا می خوانند).

همچنین ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید:

پیامبر خدا با فرو بردن انگشتان دستهایش در یکدیگر فرمود:

«المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا».

(مومن برای برادر مومنش مثل پیکره یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می دارد).

منبع:
قلب‌های بیمار و مداوای آنها
تالیف: شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله)
ترجمه: علی صارمی
انتشارات حرمین